

مفاهیم ذهنی ۵ Mental Concepts 5

مقدمه: در چهار جلسه گذشته که به بحث پیرامون مفاهیم ذهنی پرداختیم یادآور شدیم که مفاهیم ذهنی از این جهت اهمیت دارند که ابزار ما برای فکر کردن هستند. انسان برای اینکه بتواند به پدیده های جهان فکر کند، در مغز خود برای آن پدیده بخصوص، مفهومی میسازد و بعد دیگر به آن شکل به پدیده مورد نظر کاری ندارد و با مفهوم ذهنی خودش، آن پدیده را ادراک میکند.

این مفاهیم فکری، عناصر و سلولهای تشکیل دهنده فکر ما هستند. کیفیت تفکر ما بستگی به این دارد که این مفاهیم ذهنی چقدر با پدیده جهان خارج هماهنگ باشند. به بیانی دیگر کیفیت فکر کردن ما بستگی به چگونگی ساخت مفاهیم ذهنی ما دارد. برخی از پدیده هایی که برایشان مفهوم میسازیم واقعیت طبیعی دارند، مثل **خورشید**، **تهران**، **امریکا**. برخی اسامی هستند که عام هستند مثل مفهوم **درخت** یا **اسب** که برخاسته از ویژگی های همه اسب ها و درختان است. برخی مقولاتی انتزاعی هستند مثل **آزادی** و **عدالت** و **عشق**. آزادی واقعیتی ملموس مثل تهران ندارد و به همین دلیل کمتر میتوان در باره اینکه مفهوم آن چیست به اتفاق نظر رسید. نکته مهمی که در اینجا وجود دارد این است که نباید دچار این اشتباه شویم که وقتی در باره مفاهیمی نظیر **مدرسه** یا **ترامپ** صحبت میکنیم ما در باره مفاهیمی یکسان صحبت میکنیم. ساخت مفاهیم ذهنی در افراد مختلف با هم فرق دارد.

بحث ما در اینجا تقسیم بندی های زبانشناختی نیست بلکه میخواهیم صرفاً به ساخت مفاهیم ذهنی توجه کنیم و نشان دهیم چگونه طرز فکر ما را می سازند.

رابطه بین زبان و تفکر نیز باید مورد توجه قرار گیرد چون به نوعی تفکر ما تحت تاثیر زبانی که می آموزیم قرار دارد. زبانی که یاد میگیریم بر طرز فکر ما اثر میگذارد. شبکه های معنایی موجود در زبان یک قوم به ذهن کسانی که در آن محیط پرورش پیدا میکنند و به آن زبان صحبت میکنند انتقال می یابد. این خود بخشی از تاثیر محیط بر فکر محسوب میشود.

باید آگاه باشیم چه بسا مفاهیم ذهنی ما بخوبی نمایانگر پدیده های جهان خارج نباشند. چه بسا ما شخصیتی را بسیار خوب و ایده آل مفهوم سازی کرده باشیم که این مفهوم ذهنی هیچ سنخیتی با شخصیت واقعی او نداشته باشد. چه بسا در لایه های پنهان ذهن ما مفهوم **عشق** چیزی نباشد که بر زبان می آوریم. ارزش کار سقراط این بود که با پرسشگری نظام مند و منضبط خود به دیگران نشان میداد چگونه معانی آشفته و غامض پشت الفاظی که بکار میبرند جا خوش کرده است.

زمانی که موضوع مفاهیم ذهنی را به دقت مورد توجه قرار میدهیم متوجه می شویم حتی بین اهل فن اتفاق نظری وجود ندارد که فرهنگ چیست، یا تعریف هنر چیست؟ و یا روشنفکر کیست؟ به این اختلاف نظرها در تعریف مفاهیم توجه کنیم.

در تفکر نقادانه میگوییم Define your terms اول باید مفاهیم ذهنی خود را توضیح دهیم. باید طرف مقابل بداند چه معنایی پشت این الفاظ و کلماتی که بکار میبریم، قرار دارد.

گاهی اختلافاتی که در خانواده ها بروز میکنند ریشه در همین موضوع دارد که از یکدیگر در باره واژگانی که بکار میبرند، طلب توضیح نمی کنند. یاد می آید سالها پیش در دانشگاه یکی از دانشجویان از من خواست با همسرش صحبت کنم. اختلاف نظر آنها از اینجا ناشی شده بود که به هنگام خواستگاری دختر خانم که دانشجوی دوره کارشناسی بود این شرط را مطرح میکنند که میخواهد درسش را بخواند. این خواسته مورد توافق قرار میگیرد و با هم ازدواج میکنند و تا پایان دوره لیسانس شوهر این خانم بسیار همکاری خوبی داشته تا او درسش را به نحو احسن بخواند. وقتی دوره کارشناسی تمام میشود و خانم میگوید قصد ادامه تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد را دارد با مخالفت همسرش روبرو میشود. همسری که تا دیروز با او صمیمانه همکاری میکرد تا درسش را به نحو احسن بخواند. وقتی خانم دلیل مخالفت را جویا میشود او میگوید من وقتی قبول کردم منظورم تا پایان دوره لیسانس بود. شاید تو بخواهی فردا دکتری هم بگیری. این که نمی شود. خلاصه بحث و مشاجره این زوج بخاطر این بود که مفهوم درس را میخواهم بخوانم را برای هم معنا نکرده بودند.

این مشخص نبودن معانی قرار گرفته پشت الفاظی که بکار میرود سبب میشود برخی برای فریب دیگران از این فرصت استفاده کنند. آنها با علم به اینکه واژه ای را که بکار میبرند قابل تفسیر و تعبیر به روش های گوناگون است، عمداً آن را بکار میبرند و بعداً بر اساس شرایط جدید به اصطلاح منظور دقیق خود را از آن اخذ میکنند. سیاستمداران از این فرصت که واژگان زبان معانی دقیقی ندارند استفاده های زیادی میکنند.

باید به این مسئله مهم توجه کنیم وقتی کتاب میخوانیم و نویسنده در متن از کلمه ای مثل عقل استفاده کرده، با دیدن این کلمه مفهوم ذهنی که ما از عقل داریم فعال و تحریک میشود و معلوم نیست اصلاً معنای مد نظر نویسنده از عقل، همان چیزی باشد که ما مفهوم سازی کرده ایم. اگر ما با مفاهیم ذهن خود، سخن کسی را فهم کنیم ممکن است دچار اشتباهات سهمگینی شویم.

این یک تصور نادرست است که فکر کنیم در مغز ما مکانی بنام عقل وجود دارد که حاوی یک سری قواعد و دستورات است و ما زمانی که عقلانی رفتار میکنیم طبق فرمان های عقل عمل میکنیم و زمانی که غیر عقلانی رفتاری میکنیم از دستورات آن سرپیچی میکنیم. با این تصور باید عقلی بصورت مشترک در همه آدمیان باشد و میزان عقلانی رفتار کردن ما بستگی به این دارد چقدر متناسب با دستورات عقل عمل میکنیم. این تصویری نادرست است. ما عقل نداریم، عقل ها داریم. هر کسی عقل خود را میسازد و با آن زندگی میکند. آنچه در انسان وجود دارد عقل به عنوان یک گوهر ناب نیست. انسان قدرت فکر کردن دارد. عقل به مجموعه دانش و تجربیاتی گفته میشود که در زندگی کسب میکنیم

ما میتوانیم فکر کنیم. قوه فکر کردن که شامل یک سری فعالیت های ذهنی میشود نظیر بخاطر سپاری، مفهوم سازی، برداشت و نتیجه گیری، تحلیل و آنالیز، و ... عقل ما بستگی به مفاهیم ذهنی مان دارد. اینکه دنیای بیرون از ذهن را چگونه در ذهن خود مفهوم سازی کنیم.

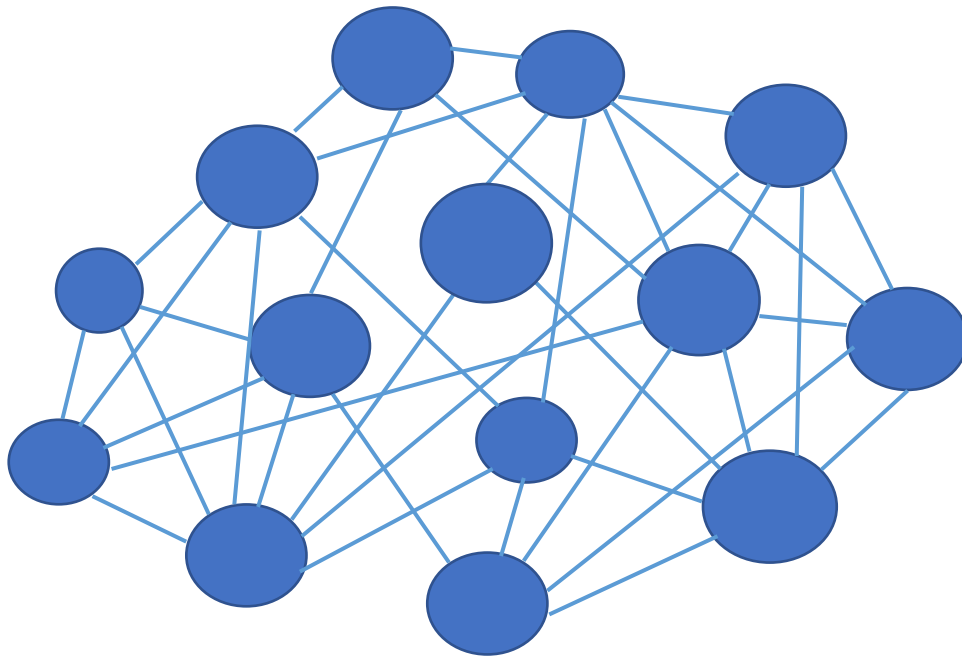
ما برای تحقق امیال و منافع خود فکر میکنیم نه برای کشف حقیقت. فکر خدمتگزار میل است. امیال و خواسته ها، فکر را به بردگی میگیرند و آنرا در خدمت خود قرار میدهند. فکر وسیله است. فکر در اسارت است. انسان بر اساس ذات خود، فکرش را بکار میگیرد.

ما در چارچوب و محدوده یک دیدگاه، بر اساس مفاهیم ذهنی خود که سه نوع ایده را به شکل واقعیت، پیش فرض و برداشت جای داده اند، فکر میکنیم.

**We think within a point of view, based on concepts embedded with facts, assumptions and inferences**

مغز انسان یکصد میلیارد سلول عصبی یا نورون دارد. هر سلول عصبی میتواند بین هزار تا ده هزار ارتباط با دیگر سلول ها وجود دارد. این یعنی صدها تریلیون ارتباط عصبی. در یادگیری هیبانی Hebbian Learning گفته میشود نرون هایی که با هم تحریک میشوند با هم سیم کشی میشوند و به هم متصل میشوند. **Neurons that fire together wire together** اینک در رسانه ها تلاش میکنند دائما مطالبی را تکرار کنند چون تکرار باور می آورد. تکرار سبب میشود این مفاهیم با هم در ذهن فایر شوند و به نوعی به هم وصل شوند.

جرج لیکاف که یکی از برجسته ترین اساتید زبانشناسی امریکاست، به صراحت میگوید ما بر اساس مفاهیم ذهنی خود که بصورت فریم تشکیل میشوند فکر میکنیم نه بر اساس قواعد منطق آنگونه که فیلسوفانی نظیر دکارت تصور میکردند. منظور لیکاف از فریم این است که وقتی میگوییم بیمارستان، مفاهیم مرتبط با این مفهوم نظیر اورژانس، پزشک، پرستار، اتاق عمل و نظایر اینها در ذهن فعال میشود. او حتی سیستم مفهومی ما را استعاری میداند و میگوید استعاره یا متافور نه فقط یک ابزار مورد استفاده در شعر و ادبیات است بلکه یک ابزار شناختی در سیستم مفاهیم ذهنی ماست.



در جلسات گذشته از شما خواستیم با انجام تمریناتی به نحوه ساخت مفاهیم ذهنی خود آگاهی بیشتری یابید. برای این منظور از شما خواستیم در تمرین اول، یک مفهوم ذهنی مثل **مدرسه** یا **عشق** یا **امریکا** را انتخاب کنید. آنرا وسط یک برگه کاغذ بنویسید و سپس هر مفهوم دیگری که به هنگام فکر کردن در باره مفهوم اول به ذهنتان خطور میکند را یادداشت کنید. شما به این ترتیب تا حدودی متوجه میشوید مفهوم مورد نظر در رابطه با چه مفاهیم دیگری ساخته شده است.

در تمرین دیگری از شما خواستیم این بار بجای نوشتن مفاهیمی که به ذهنتان میرسد جملاتی را بنویسید. یادآور شدیم هر جمله بیانگر یک ایده ذهنی در باره آن مفهوم است. وقتی کسی به کانسپت **امریکا** فکر میکند باید ببیند اولین مفاهیمی که به ذهنش میرسد چیست. در وهله دوم جملاتی را بنویسد. جملاتی که مینویسد هر یک حاوی یک ایده ذهنی است.

این ایده های ذهنی را به سه گروه تقسیم کردیم. یا بصورت واقعیت یا **fact** مطلبی در ذهن داریم. یا یک پیش فرض است چیزی که آنرا مسلم فرض کرده و به آن باور داریم. اینکه فکر کنیم در مغز ما مرکزی به عنوان عقل وجود دارد به نظر من یک پیش فرض نادرست است. فیلسوفانی نظیر دکارت تصور میکردند که یک عقل مشترک در همه انسانها هست. اینکه ما گاهی به آن سر میزنیم و کارهای عقلانی میکنیم و گاهی هم بر اساس امیال خود از آن استفاده نمیکنیم و غیر عقلانی رفتار میکنیم. نوع سوم ایده های ذهنی هم برداشت ها و نتیجه گیری ها بود. ذهن دائما در حال رسیدن به ایده های جدید است و در سطح دریافت ایده ها باقی نمی ماند. هر ایده ای که به ذهن وارد شود حرکت میکند و ایده جدیدی را از آن برداشت میکند. به مثال های زیر توجه کنید:

خبر: دولت حقوق معلم ها را افزایش داد.  
برداشت و نتیجه گیری نفر اول: از ترس اینکه معلم ها اعتصاب کنند.  
واقعیت: دولت حقوق معلم ها را افزایش داد  
نتیجه گیری : از ترس اینکه اعتصاب کنند  
پیش فرض: دولت از اعتصاب معلم ها واهمه دارد.  
برداشت و نتیجه گیری نفر دوم: دولت حقوق معلم ها را افزایش داد تا وضعیت معیشت آنها بهتر شود  
واقعیت: دولت حقوق معلم ها را افزایش داد  
نتیجه گیری : دولت میخواهد وضعیت معیشت معلم ها بهتر شود  
پیش فرض: دولت به فکر معیشت معلم هاست.  
از یک خبر واحد دو نوع برداشت کاملا متفاوت بدست آمد بخاطر وجود پیش فرض های متفاوت.  
سعی کنید با بررسی بیشتر مفاهیم ذهنی خود را پالایش کنید مطالعه و تحقیق کنید ببینید مفاهیم ذهنی شما چقدر با آن پدیده بخصوص متناسب و هماهنگ هستند و به قولی آنها نمایندگی represent میکنند.